◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ
سال پنجم. شماره هجدهم . زمستان ۱۳۹۲
صفحات: ۱۲۶-۱۰۳
تاریخ وصول:۱۳۹۲/۳/۱۸ـ تاریخ پذیرش:۱۳۹۲/۷/۱۵

# اسطوره وارگی مفاهیم زنانه در شعر طاهره صفارزاده

نسرین گبانچی*
عیسی داراب پور**

## چکیده

**شعر یکی از پهناورترین عرصه‌های تجلّی اسطوره‌ها و نمادهای زنانه است. در ادبیات معاصر، طاهره صفارزاده در راستای برآورده شدن آرمان‌های آزادی خواهانه‌ی خود، از وجود زن برای بارور ساختن سروده‌هایش بهره برده است. وی زن را نمادی از زایندگی و پرورندگی انسان‌ها دانسته است؛ به همین دلیل در بیش‌تر شعرهایش برای او، بُعد اسطوره‌ای و الهه‌وار قائل شده است. در این پژوهش مفاهیم آفرینش زن، زنانگی، عشق و احساسات زن و زبان زنانه‌ی صفارزاده مورد واکاوی قرار گرفته‌اند. جاودانگی و تکامل وجود اسطوره‌ای زن درجامه‌ی الهه‌هایی همانند «مادر اعظم» و «آناهیتا» نمود یافته است. افزون بر این، نمادهای زنانه‌ی طبیعت همچون زمین(خاک)، آفتاب و ماه و مسأله‌ی تقدس زنان (مادر مثالی) در چهره‌ی مادر نیک و مادر دهشتناک مورد بررسی قرار گرفته است؛ هرچند تأثیر ایزدبانوی مادر اعظم، آناهیتا، مادر- زمین و کهن‌الگوی مادر نیک در سروده‌های صفارزاده، آشکارتر از دیگر مفاهیم زنانه و اسطوره‌ای است.**

**کلید واژگان: طاهره صفارزاده، اسطوره‌ی زن، ایزدبانوان.**

---

* گروه زبان و ادبیات فارسی ،دانشگاه پیام نور آبادان، ایران(نویسنده مسئول: n.gobanchi@gmail.com).
** گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز، ایران(isa_dar@yahoo.com).

Archive of SID
www.SID.ir

**مقدمه**

احساس زنانه، روح حساس و لطیف و زبان زنانه ی صفارزاده در بیشتر سروده های وی، به ویژه شعرهای نخستینش آشکار است. اشعار این دوره (اواخر دهه ی ۴۰ تا دهه ی ۵۰) سرشار از مضامین و باورهای عاشقانه، انسان مدارانه و احساس های زنانه و مادرانه است. احساسات زن و به ویژه نمادهای زنانه همچون زمین، خاک، آفتاب و مهتاب در سروده هایش، فضایی آرمانی و سرشار از عواطف پویا ایجاد کرده است. وی همه ی این نمادها را در راه اعتلای شأن انسان ها و به ویژه زمینیان و زنان به کار برده است. در این باره می گوید: «شعر، پالاینده و سازنده است. پالاینده ی انسان شاعر و انسان خواننده. ضمن ساختن و ساخته شدن، پالایش صورت می گیرد و ضمن پالایش، ارزش ها و ناخالصی ها بر ملا می شوند.»(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۱۳)

صفارزاده زن را در مجموعه هایی چون «طنین در دلتا»، «در رهگذر مهتاب»، «سفر پنجم» و «دیدار صبح» از وجود مادینه اش بالاتر قرار داده و برای او ارزشی فرا انسانی قائل شده است. زن، مادر و مادر بزرگ را نمودی از باروری و پرورش اندیشه و روان انسان دانسته و آن ها را همردیف موجودات اسطوره ای، الهه ها و ایزدبانوان نهاده است. در واقع پیوندی میان وجود مؤنث و زنانه ی آن ها و وجود فرا زمینی و باروری الهه ها و ایزدبانوان ایجاد کرده است.

کانت بر آن است که «مؤنث، نماد آن چیزی است که می توان آن را صور حساسیت[۱] نامید. مؤنث، زمان و مکان است، و رمز فراسوی او، فراسوی همه ی تقابل های دوتایی است. بنابراین نه مؤنثی وجود دارد و نه مذکری؛ بلکه همه چیز در درون اوست و خدایان فرزندان اوست.»(کمبل[۲]، ترجمه مخبر، ۱۳۸۸: ۲۵۴) بنابراین وجود ماورائی زن را محدود به جنسیت، زمان و مکان و امور مادی نیست؛ بلکه زن وجودی آزاد و رها یافته از تقیّدات و تعلقات دنیایی دارد. صفارزاده افزون بر باور بُعدی الهه وار برای زن که در مادر اعظم، آناهیتا و نمادهای طبیعت « زمین (خاک)، آفتاب، ماه» نمود یافته است، در شعرهایش به بیان احساسات عاشقانه، زنانه و مادرانه پرداخته و جلوه هایی از زبان زنانه ی خود را در سرودن آن ها نمایان ساخته است.

صفارزاده وجود مافوق طبیعی زن را نیز در کهن الگوی مادر نیک در جامه ی مادر (در مفهوم عام)، حضرت فاطمه(س) و حضرت زینب(س) و وجود پلید و تاریک زن را نیز در کهن الگوی مادر دهشتناک جلوه گر ساخته است. چهره ی نیک و بد زن در باورها و همچنین کهن الگوها و صورمثالی نمودی از دو جنبه ای بودن وجود زنان است که در عین نیکویی می تواند بن مایه هایی از پلیدی و ناشایستگی را نیز در درونشان پرورش دهد. همین دو جنبه، چهره ای دوگانه از زن به جا گذاشته است. جلال ستاری می گوید: «زن به گمان من یکی از چند کلید رمزگشای فرهنگ قوم است؛ زیرا موجودی است اسرارآمیز که همواره دو ساحت داشت: جمال و جلال عشق و زشتی و پلشتی مرگ. هم بار می گیرد و می زاید.»(ستاری، ۱۳۹۰: ۱) ستاری در اینجا افزون بر توجه به دو جنبه بودن وجود و روان

۱. forms of sensibility
۲. kambell

www.SID.ir

زن، به بررسی مهرورزی و کینه توزی مادر نیز می پردازد.

با عنایت بدین مقدمه، در این مقاله سعی شده که به بررسی اسطوره وارگی مفاهیم زنانه در شعر طاهره صفارزاده پرداخته شود. در زمینه پیشینه ی پژوهش، این نکته را باید خاطر نشان کرد که تاکنون مقالات چندانی در این زمینه به رشته در تحریر نیامده است و هرچه موجود است به صورت مطالبی پراکنده، در بعضی از کتب و مقالات آمده است.

این مقاله بر آن است که در ابتدا، به بررسی مفاهیمی همچون؛ آفرینش زن، زنانگی، عشق و احساسات زن و زبان زنانه ی صفارزاده بپردازد و سپس در ادامه، بحث جاودانگی و تکامل وجود اسطوره ای زن درجامه ی الهه هایی همانند «مادر اعظم» و «آناهیتا» و نمادهای زنانه ی طبیعت همچون زمین(خاک)، آفتاب و ماه و همچنین مسأله ی تقدس زنان (مادر مثالی) در چهره ی مادر نیک و مادر دهشتناک را در شعر صفار زاده مورد کنکاش قرار دهد.

### ۱,۱- آفرینش زن و مرد

هر تمدنی برای آفرینش انسان و به ویژه خلقت حضرت آدم و حوا به افسانه ها، اسطوره ها و پندارهای خاصی باور دارد. بر همین اساس، به تأویل وجود مادی زن و مرد و چگونگی شکل گیری رفتارها و منش های هریک از آن ها می پردازد. آفرینش نخستین، با وجود حضرت آدم تحقّق می یابد. «در باورهای ایرانی نسل بشر و نخستین زن و مرد جهان به نام مشی و مشیانه از ریشه ی دوگانه ی گیاهی به نام مهرگیاه در دل زمین به وجود آمده و آفریده شده اند.»(فتح علی زاده، ۱۳۸۶: ۹۳)؛ امّا خداوند در تورات، انجیل و قرآن، حضرت آدم را از گلی ناچیز آفرید و حوا را از پهلوی او آفرید تا در کنارش بیارامد. این باورها همگی حاکی از آن است که در ادیان و مذاهب مختلف، باورهای متفاوتی از آفرینش و ارزش هریک از زن و مرد مطرح شده است.

در دوران کهن و آغازین، زنان و الهه ها - به عنوان عامل پرورندگی، باروری و کشاورزی- از جایگاهی والا برخوردار بودند؛ امّا با گذشت زمان و ورود مرد به عرصه ی کشاورزی، برزگری و صنعت های دیگر، زن ارزش اولیه ی خود را از دست داد و مرد به عنوان نیروی برتر، عامل اصلی ترقی و فتوحات مرزی شناخته شد. در مقام تفاوت میان زن و مرد، نظرات مختلفی ارائه شده است؛ امّا برخی بر این نظرند که «از لحاظ نظری، برتری همواره با اصل نرینگی است؛ زیرا مذکر، مجلای عنصر مافوق طبیعی به نظر آمده است بنابراین عنصریست در طبیعت که برتر از طبیعت است و بالقوه این قدرت را دارد که در سیر صعودی یا معراج خویش، رشته ی پیوند با جهان را بگسلد، حال آنکه عنصر مادینه، خواستار و نگاهدار نظم و سکون، بنابراین ایستا و مانع از حرکت و پویایی است.»(ستاری، ۱۳۹۰: ۲۳۷-۲۳۸) سکون و پرورش در عنصر مادینه یادآور حرکت آرام و منظم، زایندگی و پرورش زمین است. عروج و سیر علویی مرد یادآور برتری آسمان و فراگیری آن بر جهانیان است که به عنوان قدرتی چیره و غالب مطرح می شود.

صفارزاده در شعر «گستردن زمین» آفرینش آسمان و زمین را که نمودی از آفرینش زن و مرد است،

Archive of SID

www.SID.ir

متذکر می شود. در این شعر با بهره گیری از آیه های قرآنی، یادآور می شود که خداوند پس از آفرینش آسمان(مرد) به بسط زمین(زن) پرداخت همچنین آفرینش این دو را پیوندی برای برقراری آرامش در جهان می داند. در اساطیر آمده است که خداوند نخست موجودی شبیه خود زایید که قادر به پوشاندن سراسر زمین بود؛ یعنی آسمان (اورانوس)[۱]. پیوند آسمان و زمین نخستین ازدواج مقدس[۲] است که خدایان به شتاب از آن پیروی می کنند و آدمیزادگان نیز به تقلید از اقدام خدایان، می پردازند. در متون ودائی نیز آمده که «زمین، مادر ماست، و آسمان، پدرمان، آسمان، با باران، زمین را بارور می کند؛ و زمین، غلّه و سبزی و علف می دهد.»(الیاده[۳]، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۲۳۷ و ۲۳۹) این شعر نیز، وصلت آسمان و زمین را نخستین سرمشق و الگو برای بقیه ی پیوندهای جهان قلمداد می کند:

چون آفریدگار/از آسمان/به بسط زمین پرداخت/دشوار نیست/برای صاحب عرش/نگاهداری هر دو/آسمان و زمین/با هم (صفارزاده(الف)، ۱۳۸۶: ۷۷–۷۸)

پروردگار آسمان و زمین را کنار هم پرورش و نگهداری کرده تا انسانیت را به عروج برساند و با پیوند این دو نماد مردانه و زنانه، کمال را برای انسان ها به ارمغان آورد.

صفارزاده در شعر «هدایت» نیز به آفرینش انسان اشاره کرده است و گِل مایه ی وجود انسان را سراسر «نور هدایت» دانسته و آن را در تقابل با «آتش»(وجود شیطان) قرار داده است. در بند اول این شعر به وجود انسان، بُعدی اسطوره ای بخشیده است. ذات بشری را مایه ی تشکیل جهان دانسته و تلاش کرده است تا این سروده را با بن مایه های اسطوره ی آفرینش انسان، یکنواخت و عجین سازد. به تعبیری می توان گفت که «افسانه های پیدایش جهان و کیهان، همان خاطرات کودکی مربوط به ولادت آدمی است که بر طبیعت تابانیده شده است.»(رانک[۴]، ترجمه ستاری، ۱۳۶۶: ۲۷۵)

من از گل آمده ام/و دشمن از آتش/در خاک/نور هدایت هست/در آتش/التهاب فساد و فتنه/من خاک بودم/بیراهه رفته بودم/در باد/مرا دوباره فراخواندند (صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۴۷)

صفارزاده در شعر «سفر اول» به بیان تکامل وجودی حضرت آدم و حوا پرداخته است. در این سروده، آدم و حوا دو وجودند که بار کل انسانیت را به دوش می کشند و به عرصه ی وجود می آورند. این «بار» همان، آفرینش جهانی نو در زمین است.

دیروز بر دوش آدمی ارّابه ای دیدم/بارش مهاراجه و بانو/گفتم وَحدَهُ لا اله الاّ هو (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۸)

باید یادآور شد که حضرت آدم پس از انجام گناه نخستین به جزیره سراندیب در هند تبعید شد؛ هند سرزمین راز و رمز و اسطوره ها است که آدم در آن به کشفیات زیادی در جهان دست یافت. شاعر از آدم و حوا با نام «مهاراجه» (فرد صاحب مقام در هند) و بانو یاد می کند. وی پس از آفرینش آدم و حوا به وحدانیت خدا می رسد. این دو در سرزمین معنی(هند) به وجودی کامل (انسان کامل) دست می یابند؛

---

۱. ouranos
۲. niérogamie
۳. eliade
٤. rank

www.SID.ir

به عبارتی انسان کامل جلوه ای از جلوات الهی است. این وجود کامل، نمودی از وجود مذکر و مؤنث است و در وحدانیت، جنسیت مطرح نیست.

**۲,۱- آشکارگی عشق زنانه و مادرانه در شعرهای صفارزاده**

زن در تغزلات ما، سیمای مشخصی ندارد و تقریباً همواره به شیوه ای مثالی یا نمونه وار توصیف می شود، «لذت مان از سخن دلاویز شاعر، بیش تر به علت صداقت و صمیمیّت وی در کلام و دلسوختگی اوست تا برانگیخته ی تصویری که از زن معشوقش در صفحه ی خیال مان نقش می بندد.»(ستاری، ۱۳۸۰: ۲۱۶) در شعرهای حماسی نیز، زنی بیشتر مورد توجه و دارای اعتبار و مقامی ارجمند است که یا در نقش مادر پهلوان (سیندخت، رودابه، تهمینه، منیژه) ظاهر شود یا زنی دلیر و جنگجو (گردآفرید) باشد و در عین برخورداری از زنانگی و گوهر مادرانه، دارای بزرگ منشی و شجاعت باشد. زن و عشق او به دیگری یا فرزند، همواره مورد توجه و ستایش جهانیان بوده است. «در این عشق ورزی است که مرد و زن از گسستگی به یگانگی و وحدت می رسند. در این عشق به تعالی و عروج ماورائی و عشق شیفتگی -«عشق به عشق یا طلب جاودانگی» (نلی[۱]، ترجمه ستاری، ۱۳۷۹: ۱۵۰)- دست می یابند. «عشاق می پندارند که در عشق و مهر ورزی، حیاتی برتر از زندگانی خاکی می آزمایند. به وحدت نائل می آیند، و هستی تقسیم نشده ی پیش از هبوط را که نامیرا است، باز می یابند؛ زیرا اروس[۲](غریزه ی زندگی) چنین اراده کرده که مطلق و بی مرگ باشد.»(ستاری، ۱۳۹۰: ۶۹) عاشقان در این عشق ورزی به جاودانگی خود و دیگری می رسند و تلاش می کنند تا سیمای معشوق را در سیمای خود محو سازند، این وحدت در جهت پیوند روحی و روانی زن و مرد تکامل می یابد و محقّق می گردد.

صفارزاده بُعد زن ستیزی جامعه ی مرد (پدر) سالار را در برخی از شعرهایش، نمایان ساخته است که در آن ها ارزش زن در حد دارایی یا مال خاص مرد، کاهش مقام یافته است:

سکر شراب و زن/ سکر زر و ستم/ در روزهای شبانه/ در شب تنیده بود/ شب رفته است/ و هفت شهر مداین بخویش آمده است (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۴۴)

گاهی زن نیز از «مستعمرات نفس» و نمودی از امور مادی جهان قلمداد می شود:

برای بندگی استعمار/ در تنگنای ناتوان بهانه/ با نام های دیده بانی آینده/ مصالح زن و زن/ صیانت از کشور/ مدد رسان و ندیم است/ مدد رسان جهالت/ مدد رسان/ خودی نیست/ مدد رسان خصم است (صفارزاده(الف)، ۱۳۸۶: ۴۵- ۴۶)

شعر «سفر عاشقانه» سرشار از واژگان زنانه و عاشقانه است که شاعر در آن به آشکارگی ویژگی های زنانه ی خود همّت گماشته است. در بند آغازین این شعر، «گیسوان درهم» خود را نمودی از حالت های شور و هیجان های زنانه اش دانسته است و بر آن بوده تا زندگی خود را همچون «گیسوان خیس» و زندگی بخش، پرشور و پر هیجان و پر طراوت کند و عشق را در تمام وجودش جریان دهد. به عبارت

۱. nelli
۲. eros

Archive of SID

www.SID.ir

دیگر «سیاهی گیسوان و خیسی آن را با آب و اصل مادینگی ارتباط داده است. شاعر در این ابیات به زن بودن خود اشاره ای دارد آن گاه تلاش برای مرگ اختیاری را اراده می کند.»(نیکوبخت، بیگدلی و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۵۶)

سپور صبح مرا دید/ که گیسوان درهم و خیسم را/ز پلکان رود می آوردم/سپیده ناپیدا بود (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۳)

شاعر در بندهای پسین این شعر، تلاش کرده تا از طریق بیان نفسانیات و عشق مادینه ی خود، به عشق متعالی و الهی دست پیدا کند. او «دست قدیم عادل را» بوسیده و از این طریق به یگانگی با عشق ماورائی رسیده است. در ادامه ی بیان این حس و طنین عاشقانه، از عشق مادی علو پیدا کرده است. به عبارتی «همه ی عشق ها از راه اعتلا و پالایش به عاطفه ی همدردی، همدلی و همدمی تبدیل می کند و مدلّل می دارد که بشر گویی نمی تواند سرآغازی جز عشق زمینی برای عشق متعالی ربّانی بیابد. تمنیات نفسانی اگر پالوده شوند، بی گمان به عشق[۱] می انجامند.»(نلی، ترجمه ستاری، ۱۳۷۹: ۱۶۸- ۱۶۹)

در کوچه های اول حرکت/ دست قدیم عادل را/ بر شانه ی چپ خود دیدم/ و بوسیدم/ و عطر بوسه مرا در پی خواهد برد(صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۴)

در جای دیگری از این شعر، نیز به گونه ای صریح بیان می کند که جان عاشق همان حق(پروردگار) است:

وقتی که جان عاشق/ چون پای حق/ از همه ی گلیم ها فراتر می رود (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۸)

در این سروده، حتی «بانوان شهر» جدای از عشق تصوّر نمی شوند و پس از تهذیب درون، به عشق انسانی و در مراتب بالاتر به عشقی لاهوتی می رسند و وجودشان از آن بارور می شود:

ای بانوان شهر/ گلویتان هرگز از عشق بارور نشده است/ و گرنه سرخاب را به اشک می آلودید/ سپس ساکت سر را سلام می گفتید/ سلام بر همه الا بر سلام فروش (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۸)

در بندهای بعدی این شعر، صحبت از شاهدی زیبا است که به عشق پراکنی می پردازد و تلاش می کند تا عشق را در میان همگان نهادینه سازد. صفارزاده در این جا عشق خود را اسیر وجود خاک دانسته است که این خاک وجودی پیامبر گونه همچون حضرت یوسف و ایوب دارد. عشق و احساس مشترک میان شاهد و دیگری، تقدیری است که باید در پیوند آن ها، تجلی یابد:

ای شاهدی که گیسوانت به بوی شیر آمیخته است/ آیا روزی/ تو هم به کینه/ به شکل دیگرش/ خواهی پرداخت/ و عشق من به خاک اسیری ست/ که صورت یوسف دارد/ و صبر ایوب (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۷۶)

همچنین عشق جملگی اشاراتی است که همگان را به مقصد نهایی راهنمایی می کند:

مقصد اشاره بود/ که عشق جمله اشارات است(صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۹)

صفارزاده در شعر «فاصله»، همتای خود را که همان وجود آنیموسی او بوده در کنار خود دیده است و به امید بودن با او، قصد داشته واقعیت را لمس کند نه این که همتایش را در «آینه ی خواب» ببیند.

---

۱. Caritas

Archive of SID

www.SID.ir

«سویه ی نرینه ی (آنیموس)[۱] او در حکم هستی زاینده است؛ به این معنا که این سویه از روان زن، تخم های زاینده ای به بار می آورد که قدرت بارور کردن سویه ی مادینه ی مرد را دارد که این، همان زن الهام بخش[۲] است.»(مورنو[۳]، ترجمه مهرجویی، ۱۳۸۸: ۶۶) صفارزاده در این بند به آشکارگی امید و عشق زنانه ی خود پرداخته و بر آن بوده تا در سایه ی امیدواری و جدای از خواب و عالم رؤیایی خود، دیگری را در عالم واقعیت رؤیت کند.

امید بودن با تو چگونه هست مرا/ بجز در آینه ی خواب (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۲۴)

سروده ی «سفر زمزم» آکنده از بیانات زیبا و عاشقانه ی طاهره صفارزاده است که در آن تلاش کرده، پیوند عشق و زن را در زیباترین جلوه های طبیعت جلوه گر سازد:

هر وقت کنار دریا می روم/ عشق را با خود می برم/ که غروب ها روی ماسه ها با من قدم بزند/ و با زمزمه ی مدامش/ دلم را در زیر غبار رطوبت بیدار نگاه دارد (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۲۲)

پیوند میان عشق و دریا را می توان با توجه به نمود زنانگی دریا تبیین کرد. دریا همچون ایزدبانویی توصیف شده که عشق را به همراه خود دارد و آن را به عاشقان و ساحل نشینان خود می بخشد. عشق ورزی خاصیت زن و به ویژه مادر است؛ مادر با تمام وجود عشق خود را به فرزند ابراز می کند و عشقش دریایی از احساسات را در درون فرزند می آفریند. صفارزاده در این جا، عشق را موجودی زنده تصوّر کرده که همواره همراه اوست و او را آگاه نگه می دارد.

صفارزاده در بندهای پسین، وجود زنانه و مادینه ی خود را به شعر وارد کرده و بُعدی زنانه به شعر بخشیده است و از «دره»، یکی از عناصر طبیعت که نمودی زنانه دارد، کمک گرفته است. این دره را می توان نمودی از جایگاه شناخت و «ماندالا»[۴] دانست. ماندالا «بیانگر وحدت اضداد؛ وحدت و تمامیت روان [و] دربرگیرنده ی خودآگاه و ناخودآگاه است.»(یونگ[۵]، ترجمه سلطانیه، ۱۳۸۶: ۳۶۸) غوطه ورشدن خویشتن[۶] شاعر در این ماندالا، هویت جامعی را نصیبش کرده است. دره نشانه ای از تکامل وجودی اوست و با این کمال، قصد دارد در زندگی بعدی (از باورهای بوداییان در مورد زندگی پس از مرگ) زیباتر و جاودانه تر باشد و به عبارتی به ولادت مجدد[۷] برسد.

اگر در دره بیفتم/دوباره کی پیدا خواهم شد/ خدا کند این بار زن زیبایی بر گردم/زنی با گیسوان بلند بافته/ و دستی با جام به سوی ناامیدی(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۲۵)

«پیوند» سروده ای عاشقانه است که شاعر زیباترین احساسات و شور و هیجان های زنانه ی خود را در آن نمایان ساخته است. این سروده نشانی از پیوند میان «من»، «تو» و ماجراهای عاشقانه است. صفارزاده رابطه ی عاشقانه ی خود را مانند پلکانی چند طبقه نقاشی کرده است. به اعتقاد افلاطون «عشق

---

۱. Animus
۲. femme inspiratrice
۳. morreno
٤. mandala
٥. Jung
٦. self
۷. rebirth

www.SID.ir

به صورت کشش متقابلی است میان دو پاره، که نخست به هم پیوسته بودند و سپس از همدیگر دور افتاده اند.»(رانک، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۶۶: ۲۷۴) امّا در نهایت، پس از این دورافتادگی به هم پیوند می خورند؛ پیوندی که از طریق پلکان و به تدریج به هم متصل می شود و به آسانی از هم گسیخته نمی گردد:

من
به تو
از
طریق
این پلکان
مربوط می شوم (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۳۹)

**۳,۱- ذهن و زبان زنانه‌ی صفارزاده**

طاهره صفارزاده اندیشه های زنانه ی خود را در بیش تر سروده هایش منعکس ساخته تا در تازگی اندیشه و مفاهیم زنانه، از دیگر شاعران متمایز باشد. از لحاظ ویژگی های زبانی نیز، واژگان زنانه و در خور ارزش زن به کار برده است تا روح و ویژگی زنانه ی خود را در این واژگان متجلی سازد.

زبان و روح زنانه ی شاعر در شعر «فاصله» به اوج و بالندگی رسیده است. شاعر از نور، عشق، لب و زخم های درونی و تولد جان که همواره مورد توجه زنان است، سخن گفته است:

ای نور دیده/دیریست/خاک بسته دهانت را/زبان ساده ترین عشق/گلوی صاف ترین صورت/مزار زنده ترین قهقهه/شکل بلوغ جمجمه است/با لبان بسته شده/و زخم پیشانی/تصویری از تطاول تقدیر/ بر تارک تولد جانم نشسته است(صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۲۳)

شاعر «موعود» را در سروده ی «مسافر ناپیدا» با زبانی زنانه، مورد خطاب قرار داده است. حتی از رمز واژه های زنانه مانند «نهر»، «آب»، «نقش دایره گون» و «بطن»(زمین) برای بیان انتظار بهره برده است:

در جمع این درختان/ در پای نهرهای روان/ با پرندگان/ حتی/ میان بویناکی این شهر تفرقه/ فرود عطری سرد/ در بطن سینه ام/ وقتی که انتظار ندارم/ حتمی ست ... تو ای مسافر ناپیدا/ وقتی قرار نیست میرسی از راه/ و می نشینی در من/ مرز گذار تو/ لبان و دهانم نیست/ چندانکه می رسی/ دلم در آن خنک/بجای بستن در یخ/بجای بسته شدن/باز می شود (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۷۳- ۷۵)

شعر «نسترن» نیز آکنده از واژگان زنانه است و در کل، نسترن نمودی زنانه دارد. شاعر این گل را همچون بانویی تصویر کرده است که مورد غارت قرار خواهد گرفت. شهد این زن زیبا را زنبوران می مکند و دست باغبان برای عرق گیری، آن را از ریشه می کند. وجود نسترن پای بست ریشه است. این گل، اصل و وجود زنانه ی خود را مدیون زمین و پرورندگی آن می داند. کلماتی همچون «عطر تو»، «وجود تو»، «مغز و دل طلایی تو»، «سینه ی تو»، «سیمای پاک تو»، «ریشه» و «لب» وجود زنانه ای را برای نسترن به ارمغان می آورد.

Archive of SID

www.SID.ir

مغز و دل طلایی تو/ مزرعه ی زنبور است/ آن نیش های حریصانه/ بی مکث و بی امان/ شهد ترا/ ز سینه دور می کنند/ دنبالشان/ دو دست پر طمع باغبان/ سیمای پاک پنج پرت را/ برای دیگ عرقگیران/ از ریشه می کند(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۸۹)

واژگان زنانه ی موجود در سروده ی «نهنگ ها با من مهربان بودند» نیز جای بسی تأمل دارد. در بندی از این شعر، مواردی از عناصر و نمودهای همچون «مهربانی»، «پیراهن گلدار»، «اقیانوس»(زایندگی)، «عشق»، «مادر» با زبانی زنانه بیان شده اند که به آن جلوه ای عاشقانه بخشیده اند:

نهنگ ها با من مهربان بودند/ شبی به اقیانوس پا نهادم/ پوشیده از برهنگی کامل/ نفرتم را در پیراهن های خواب گلدارم پیچیدم/ و برای صورت های خالی فرستادم/ آن ها که عشقشان را به گل ها می دهند(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۵۵)

«اقیانوس» نمودی از زندگی بخشی و حیات جاودانه است که شاعر در آن پا نهاده تا به وجودی متعالی برسد. واژگان متضاد «پوشیدگی» و «برهنگی» را کنار هم آورده است تا بُعد احساسی وجود زن را ملموس تر جلوه دهد افزون بر این، نفرت را از وجود زنانه ی خود دور می کند تا حساسیت روح و روان لطیف زن را نشان دهد.

### ۱،۲- الهه‌ها و ایزدبانوان

نمادهای زنانه در شعر طاهره صفارزاده گاهی جلوه ای الهه وار به خود می گیرند و زن از ذاتی صرفاً مادینه و ظاهری، به وجودی ماورائی و الهی دست می یابد. ایزدبانوان در فرهنگ های هند و اروپایی، یونانی و ایرانی از اهمیت و الوهیت ویژه ای برخوردار بودند بر این اساس، انسان های نخستین نمودهایی از ایزدبانوان را در پیکره هایی تجسید کردند تا وجود مادی آن ها را برای هم عصران خود ملموس سازند. آن ها ایزدبانوان را به صورت عام و زن را به صورت خاص، نماد نعمت، فراوانی و فرمانروایی می دانستند. باید خاطر نشان کرد که «پرستش ایزدبانوان (الهه های مادر) اعتقادی مذهبی است که قبل از پیدایش خدایان و بعدها خدایان نرینه بوده است؛ امّا تأکید و اهمیت با ایزدبانوان بوده؛ چون در جهان بینی انسان باستانی، ابرانسان زن بوده است.» (فدایی تهرانی، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۹) هرچند بعدها، خدایان نرینه جایگاهی والا یافتند؛ امّا الهه ی مادر(مادر اعظم) ارزش نخستین خود را از دست نداد.

این الهه ها در طول تاریخ باروری، زندگی بخشی و فراوانی کشت و زرع را برای بشر به ارمغان آوردند. «در هند مایا شکتی دوی[۱] به معنی «الهه ی زندگی بخش و مادر صورت ها» است. در اوپانیشادها، او در مقام آموزگار خدایان ودایی ظاهر می شود.»(کمبل، ترجمه مخبر، ۱۳۸۸: ۲۷۱) در عیلام الهه ی باروری دیگری نیز به نام کیریرشه وجود داشت. «او الهه ی بزرگ عیلام شمرده می شد. او بخشنده ی زندگی و سلامت بود.» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۴۵) در ایران نیز ایزدبانوانی وجود داشتند که تندیس های آن ها در جای جای این سرزمین یافت شده است. این پیکره ها ویژگی های زنانه ی بارزی دارند که بیش تر نماد باروری، مادری و زایش است: الهه ی مادر (دئنا)، الهه ی همسر(آرمیتی)، الهه ی دختر (آناهیتا و

۱. maya-shakti-devi

Archive of SID

www.SID.ir

اِشی)، الهه ی باروری و نگهبانی(پارندی)، ایزدبانوی دانش و خرد (چیستا) از جمله ایزدهای ایرانی اند که در نوشته های باستانی جلوه کرده اند.(فتح علی زاده، ۱۳۸۶: ۹۳)

**۱- الههی مادر**

مفهوم مادر به همراه عناصر زندگی بخش و پرورندگی در بیش تر اشعار صفارزاده جلوه گر شده است. الهه ی مادر یا مادر اعظم، در قبای حضور «مادر بزرگ» در اندیشه ها و رؤیاهایش نمایان می شود. وی مادر بزرگش را که فردی آزاده و پایدار در برابر ستم ها و ناملایمات بود، نمودی از الهه ی مادر می دانست، وجود او گونه ای از تکامل وجودی، باروری و زایندگی را در سروده هایش منعکس می ساخت. این الهه در ادوار کهن تاریخ، به وسیله ی انسان های باستانی پرستیده می شد. «او حامی و پرورنده ی فرزندی آسمانی است و خود نماد الههِ فرزند زائی زنان و مادران است. مادری و باروری مایه ی اصلی شخصیت وی، در دوره ی اساطیری و دوره ای پسین تر است.»(بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۳) این الهه برتر و برجسته تر از سایر ایزدبانوان است و در واقع بنیان گذار مکتب های رفتاری و اجتماعی در جوامع انسانی بوده است. «ادیان کهن به مادر اعظم معتقدند. مادر اعظم به گونه ای مادر ارباب انواع است و برجسته ترین سیرتش مادری جهان است.»(یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۱۷) پس مادر اعظم، مادر کل جهان است و ریشه دارترین اندیشه های انسانی و باروری را در نوع بشر دوانده است.

«مادر بزرگ» در سروده ی «سفر زمزم»، نقطه ی عطفی ایجاد کرده است و نشانی از هوشیاری و بصیرت توانمند زنان جامعه بوده است:

یک چشمیان دارند می آیند/ دور برمان پر از یک چشمی ست/ یک دو سه ده بیست سی چهل/ اگر مادر بزرگ زنده بود از دادن دارو دریغ می کرد/ می گفت سرانجام یک چشمی کوری ست/ آدرس بی بی مُرصَّع حکیم را/ همه ی کورهای شهر از برداشتند (صفارزاده(ت)،۱۳۸۶: ۲۷)

«بی بی مُرصَّع حکیم» نمودی از فردی اندیشمند است که آینده ی نیکی را برای بشر، با نابودسازی پلشتی ها پیش بینی می کند و سرانجام یک چشمیان (دشمن حضرت مهدی) را، نابودی می داند. برای بیان بیش تر این امر، باید افزود که، فرد پس از همزیستی اولیه با مادر، تلاش می کند که از لحاظ فردی، تشخّص بیشتری بدست آورد؛ بنابراین «تصویر ذهنی مادر، آغاز به فروریختن می کند و به نزدیکترین فرد به او، مثلاً به مادر بزرگ انتقال می یابد. او به عنوان مادر مادر از مادر پیشین، «بزرگ تر» است، در حقیقت او «مادر اعظم» است که نشانه های خردمند را در حدّ جادوگری واجد می شود.»(یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۵۰) صفارزاده نیز پس از دست یابی به رسش وجودی، تلاش کرده تا از راهنمایی و آینده نگری مادر بزرگش بهره ببرد و افزون بر بُعد جسمانی، بُعد روانی خود را نیز پرورش دهد و برای خود و دیگران مرتبه ای، ماورائی و اساطیری را از طریق اندیشه های مادر اعظم حاصل آورد.

مادر بزرگ در شعر «طلوع» در پیوند با آب(غسل کردن) زندگی، پاکی و زایندگی را نثار همگان می کند:

طلوع/ آمدن روز بود/ وقت شکر نعمت/ همهمه ی غسل مادربزرگ/ دو رکعت نماز قضا/ مصاف لشکریان (صفارزاده(ت)،۱۳۸۶: ۵۷)

Archive of SID

www.SID.ir

مادر بزرگ به غسل و نماز می پردازد و در حال تصفیه ی روح و ذهن خود و دیگران است. افزون بر این همچون پرستاری است که باروری و روشنی را نثار انسان ها می کند. پاکی و عبادت او نشان دهنده ی لحظه ای است که در آن الوهیت ظهور می کند.

**۲- آناهیتا(الهه‌ی پاکی و آب)**

صفارزاده در شعرهایش از نمادهای طبیعت همچون رود، آب و دریا فراوان یاد کرده است. این نمادها، نشانه هایی از پاکی، زندگی، صفا و خلوص آناهیتا[۱] است. «آناهیتا مرکب است از پیشوند نفی An و واژه ی hitaā به معنی پلید و ناپاک و آناهیتا به معنی بی آلایش و پاک است. اردیسورا ناهیت، ایزد آب، باران، فراوانی، برکت، باروری، زناشوئی، عشق، مادری، زایش و پیروزی است. این ایزد نمادی از کمال زن ایرانی است.»(فره وشی، ۱۳۷۹: ۱۶۵) آناهیتا همه ی ویژگی های زنانه ی خود را در طبیعت متجلّی ساخته است، با وجود این فراوانی نعمت و عشق، جهانیان در صلح و آرامش می زیستند. در میان اقوام کهن و به ویژه اقوام آریایی، الهه ی مادر مورد پرستش بود و آناهیتا که یکی از مظاهر این ایزدبانو است، ویژگی های خاصی دارد. «آناهیتا بارورکننده ی زهدان ها است. او دشمن پیروزمند دیوان، جادوان و پری ها است. او شهریاری می بخشد، او یاور انسان ها است، او بخشنده ی فرّه است.»(بهار، ۱۳۷۵: ۳۹۵) وجود این ویژگی ها، آناهیتا را دست نیافتنی تر ساخته و او را در هاله ای از ناشناختگی قرار داده است تا جایی که همگان به درک و شناخت او دست نمی یابند.

در شعر «سفر سلمان»، «ناهید و مهر» به گونه ای کنار هم قرار گرفته اند که گویی از هم جدایی ناپذیرند؛ یکی پاکی و صفا و دیگری دوستی و مهرورزی را برای انسان های نخستین به ارمغان می آورد. «میترا در تمدن های هند و ایرانی نمودی از روشنایی است که نگهدار راستی و دورغ است و او را خدای پیمان نیز به شمار می آورند.»(اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۱۲۷- ۱۲۸) همچنین «در خدمت اهورامزدا نبرد می کند. پس در واقع فیضانی از اورمزد است و از او الهام می گیرد.»(ورمارزن[۲]، ترجمه بزرگ نادرزاده، ۱۳۸۰: ۱۷) در این سروده با ایمان آوردن سلمان به اسلام، الهه ناهید و میترا (مهر) به اسارت می روند و از جنبه ای اسطوره ای و الهه وار تنزّل مقام پیدا می کنند:

دهبان فارسی/سلمان پاک/دیگر نه برده بود/نه تنها/ناهید و مهر/همراه دشمنان/به اسارت می رفتند/ اما خدای سلمان/با او می ماند/همیشه می ماند (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۲۷)

آب در شعر «خم پشتان»، همانند موجودی اسطوره ای می خواهد پیوندهای مرده را پاک کند و از بین ببرد:

پیوند ما/سلول مرده یی ست/که دست بلیغ آب/آنرا خواهد شست/و من تمیزتر و تمام تر خواهم شد/مرگ زمین یا سرزمین فرا رسیده ست (صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۲۶)

این بند، نمودهای دوگانه دارد که آّب پس از پاکی و زندگی بخشی به دیگران، شاهد مرگ سرزمین

۱. Anāhita
۲. vermaseren

Archive of SID

www.SID.ir

خود است. در اینجا آب مانند زن گاهی زندگی می بخشد و گاهی می میراند. پیوند انسان ها نیز از بین می رود، در زمانه ای که همه برای دیگران سجده می کنند؛ «دست بلیغ آب» این پیوند مرده را می شوید! آب(آناهیتا) تصویری از حیات و زندگی بخشی است که در پی پاک کردن همگان از بدی ها و پلشتی ها است. شاعر بعد از پاک شدن از پلشتی ها، تنهاتر می شود پس از نابودی پیوند، زمین (جایگاه زندگی و باروری) می میرد.

در شعر «معنای روز» باز هم پاک کنندگی آب مورد توجه قرار می گیرد. «نهر بی نهایت» به وسعت آب مینوی آناهیتا است؛ زیرا این نهر «به بزرگی تمام آب های روی زمین است و هفت کشور زمین را سیراب می کند و با آب های خود دشت ها را حاصلخیز و بارور می سازد.»(یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۱۷) این نهر نیز «گرد و غبار خاطر شب زنده دار» و «جهان کهنه و آلوده» را در سایه ی پاکی و فراخی خود پاک و مصفا می سازد. این آب نیز نمودی از روان پاک و روشن شاعر است و به همین دلیل، تلاش کرده تا ناپاکی ها را از جامعه و اندیشه های تاریک و غبارآلود مردم برطرف سازد:

در این شب سپیدتر از روز/ روزآخرین دقایق معنا/ بیتوته/ آب پاک کننده ست/ که تا سحر/ گرد و غبار خاطر شب زنده دار را/ از این جهان کهنه و آلوده/ در نهر بی نهایت خود می شوید (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۷۶)

فریاد امام در شعر «شریعت و دریا» همچون «خروش رودخانه ای» است که با آن زندگی و جان تازه ای را از طریق ارشاد به «شکوفه های جوان» عطا می کند. «رودخانه نمادی از مادری جان پرور است و رمز کل حیات و منشأ و زهدان همه ی امکانات هستی است. بخشنده ی نیروی آفرینندگی است و اصل هر درمانی است.»(الیاده، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۱۸۹) وجود امام، رودی خروشان است که اصل زایندگی و حیات بخشی را در بین جوانان می گستراند:

در آن زمان سترون/ در آن سترون تاریخی/ خروش رودخانه ای آمد/ از ارشاد/ از ارتفاع عقیده/ از ارتفاع جهاد/ شکوفه های جوان/ ز بانگ رود تازه شدند/ و کوزه های تشنگی خود را/ به جایگاه شریعت بردند (صفارزاده(ب)،۱۳۸۶: ۶۴)

در شعر «من باران آبی را صدا خواهم کرد» بازهم سخن از زندگی بخشی و باروری اندیشه ی جهان و جهانیان از آزادی است. شاعر در بند آغازین «بارانی» را توصیف کرده که آزادی را به همراهش می آورد؛ آزادیی که در نظام گذشته بیش تر افراد آن را پنهان می ساختند و قادر به بیان آن نبودند:

باران/ دوباره/ دارد/ آمدنش را/ تحمیل می کند/ مردی که تعریف آزادی را/ در آستین پنهان کرده است/ کلاهش را با احتیاط/ به احترام تاکسی تکان می دهد(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۵۸)

**۲،۲- نمادهای زنانه‌ی طبیعت**

نمادهای طبیعت بیش تر به گونه ای زنانه و مادرانه در حال زایش و پرورش آدمیان اند. از نخستین زایندگان و پرورندگان انسان، جانور، گیاه و زمین است که نقش مادربزرگ یا مادر- زمین را در اساطیر بر عهده دارد. نمادهای دیگری همچون گیاه، آب، ماه، آفتاب و ستاره نیز در سایه ی این نمود والا، تجلّی می یابند. پس از زمین، دو عنصر مهتاب و آفتاب جلوه گری بیش تری در جهان طبیعت

www.SID.ir

داشته اند. شاعران و نویسندگان با توجه به نقش نمادینه ی عناصر طبیعت، تلاش دارند تا مظاهر آن ها را در ناخودآگاه خود متجلّی سازند.

**۱- زمین(خاک)**

زمین در اساطیر به صورتی دیگرگونه(زمین – مادر) جلوه گر می شود. در این باره زمین همچون مادر منشأ زندگی، باروری و حیات است و همه چیز از او سرچشمه می گیرد و به سوی او بازمی گردد. زایندگی، پرورندگی و جاودانگی زمین، در مقام الوهیت زن و مادر انگاشته می شود. زن به عنوان نمادی از زایندگی، جایگاهی الهی داشته است؛ زن می زاید و زمین را بارور می سازد و خود زمین نیز جهان را بارور می کند؛ به عبارت دیگر زن، بچه به دنیا می آورد، زمین نیز درخت، گیاه و چشمه و رود متولد می کند؛ زن کودک را می پروراند، زمین نیز عناصر طبیعت را پرورش می دهد سپس هر دو آن ها، در تجربه ی زایندگی و پرورندگی همانند هم می گردند و قدرت جادوانه ی خویش را نثار دیگری می کنند.

صفار زاده نیز بر آن بوده تا وجه پرورندگی مادر و زمین را در سروده هایش از یاد نبرد و آن ها را با این دو عنصر طبیعت غنا ببخشد و به تعالی برساند. در بند پایانی شعر «دو بال شناور» به بازآفرینی اسطوره ی زمین (خاک) پرداخته و زمین را با سیمای زنانه زنده کرده است. سیمای خاک همچون مادری پرورنده، اطراف شاعر را احاطه می کند و او را از سختی ها و ناملایمات رها می سازد:

سیمای خاک/در حرکت زمینی خود/بدور سرم می گردد (صفارزاده(الف)،۱۳۶۶: ۵۴)

فرد پلید و ناجنس در شعر «مرئوس نفس»، با ریشه ای پست معرفی می شود که نه به رویش و پرورندگی زمین می رسد و نه به ماوراء اعتلا می یابد؛ یعنی افراد دون، بدون پرورش و تربیت مادر زمین به سر می برند و وجودی متلاشی و نابوده می یابند حتی ارزش های انسانی خویش را نیز از دست می دهند:

تو آن کلام خبیثی/ که ریشه ات به سطح زمین می لغزد/راهی به رویش و رویاندن/راهی به ارتفاع/ راهی به ماوراء نداری (صفارزاده(الف)،۱۳۶۶: ۶۵)

شعر «زلزله» دربردارنده ی مفهوم کهن «شیارها» و «شکاف های» زمین است که واکاوی مفهوم شکاف های زمین و فرورفتن مردگان، انسان ها و موجودات به آن، در اساطیر با زهدان مادر برابری می کند که در آن نیز موجودات دوباره به پرورش می رسند؛ امّا در این سروده صحبت از پرورندگی نیست؛ بلکه این شیارها نمودی از مرگ و رسیدن به پایان زندگی و گستردن چادر مرگ بر روی زمین و زمینیان است. در اساطیر هندی پس از مرگ انسان به او خطاب می کنند که :«به سوی مادرت، خزیدن آغاز کن، و در آتاروا- ودا[1] آمده است: «ای تو که (از) خاکی، تو را در خاک (زمین) می کنم.» «زمین، مادر است، من پسر زمینم، پدرم پارجانیا[2] است. ... مردگان که از تو زاده شده اند، به سویت باز می گردند.»(الیاده، ترجمه جلال ستاری، ۱۳۷۲: ۲۴۷) این شیارها «درخت»، «چشمه»(عناصر زایا)،

۱. Atharva-veda

۲. parjanya

Archive of SID

www.SID.ir

«ماشین»(عنصر تحرک در عصر نوین)، «قریه»(عنصر پاکی) را در درون خود فرومی برند:

زمین که می لرزد/ شیارها/ شکاف ها/ پدید می آیند/ شکاف ها/ بدل می شود/ به چاه و مغاک/ مغاک/ درخت و چشمه و ماشین و قریه را/ به چشم هم زدنی/ می بلعد(صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۳۷)

در بندهای پسین، زمین شکافته شده همچون زهدانی می شود که انسان ها را فرا می طلبد:

شمال/ این سرزمین ثابت سرسبزی ها/ تفریح ها/ و تابستان ها/ حالا چه مقبره ی ارزانی ست/ مدام مرده می طلبد/ مدام مرده می طلبد (صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۳۹)

شاعر در شعر «آزادی در کشتار»، به این امر اشاره کرده است که انسان از خاک آمده، دوباره به خاک باز می گردد:

انسان ز خاک آمده/ در جنگ بی دلیل/ بدون قبر و زمانِ پوسیدن/ با اشاره ی بمب و موشک/ خاک می شود (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۴۹-۵۰)

این ویژگی «کل شیء یرجع الی اصله»، نیز در شعر «سیب های سر زده از خاک» یافت می شود. صفارزاده بر این بوده که سیب های سرزده از خاک، دوباره بر خاک می افتند؛ به عبارتی هر ولادتی، مرگی را به دنبال دارد. همه چیز به اصل (مادر) خود بازمی گردد. سیب در اصل از خاک پدید آمده و دوباره به خاک می رود، نوعی ظهور پیوسته که در نهایت به صورت یگانه درمی آید.

سیب از درخت می افتد/ سیب از درخت می افتد/ ... آن ها(ماه، ستاره، خورشید و آسمان) فرو نمی افتند/ و جاذبه ی خاک/ برای سیب های درختِ خاکی است/ برای سیب های سرزده از خاک (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۶۸ و ۶۹)

در شعر «سفر بیداران»، سخن از امام خمینی(ره) است که با وجودش، روشنگری و آگاهی را به ملت خود و همه ی مسلمانان عطا کرد. همچنین در این شعر، هویت و ریشه ی انسان مورد توجه است:

بلدوزر زمان/ تمام حکومت ها را/ از ریشه برمی دارد/ ای شاهد زمانه/ تو ریشه ی بودن را چگونه می یابی/ حرفی بزن/ این مغز/ این دست/ این پا/ این سینه را/ از جایگاه خویش جدا کردند/ از اصل خویش جدا کردند/ اما روح از فراق جسم نمی میرد/ می ماند/ و جسم هرچه می خورد از خاک است/ و هرچه می خورد خودِ خاک است (صفارزاده(ب)، ۱۳۸۶: ۳۴)

در این سطرها تکیه بر اصالت و ریشه دار بودن انسان ها است. اصالت انسان، ریشه ی او می گردد و در نهایت این وجود انسان است که از خاک است و به خاک می رسد(خلقناه من طین) پس انسان خاک است و خاک انسان است.

در بند پسین، خاک با «درخت» و «خون» پیوند می خورد و این وجودش تبدیل به زمین می شود. در اینجا صحبت از ایزد زمین- مادر است که «رمز طبیعت بارور است و با درخت کیهان همدست و همراه است.»(دوبوکور[۱]، ترجمه ستاری ۱۳۸۷: ۹) وجودش با درخت یکی می شود تا به اصل و ریشه ی خود که همان زمین است، برسد؛ چون وجودش جدای از زمین نیست، هم او خوراک زمین است و هم زمین خوراک او.

۱. De beaucorps

Archive of SID

www.SID.ir

و خاک چیست/ خون من و درخت/ و جسم در آفتاب می خشکد/ گرد می شود/ زمین می شود/ زمین/ خوراک تو خواهد شد/ و تو خوراک زمین خواهی شد (صفارزاده(ب)، ۱۳۸۶: ۳۵)

صفارزاده در شعر «سفر اول»، به پراکندن خاکستر مردگان در رود گنگ توجه کرده است؛ خاکستری که به اعتباری در رود گنگ زندگی دوباره بدست می آورد. بنابر عقاید هندوان، خاکستر انسان ها در این رود به ولادت مجدد و حیاتی دوباره[۱] می رسد. این دگرگونی، موجودی فانی را به موجودی فنا ناپذیر، موجودی جسمانی به موجودی روحانی و موجودی الهی تبدیل می شود.(یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۶۴)

از «پنج دری» همیشه باد خنک می آمد/ نسیمی از رود گنگ می گذرد خاکستر این مردگان را خواهد برد/ بادبزن های برقی خاموش کنیم (صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۱)

در ولادت مجدد، این خاکستر، پس از مرگ انسان به زمین یا رود گنگ باز می گردد تا دوباره به عالم حیات بازآید و در زمین می آرامد و جان تازه می یابد. رود گنگ در میان هندوان از قداست خاصی برخوردار است، این رود را برگزیده ی ویشنو[۲] (الهه ی بزرگ هندوان) می دانند. گاهی خود گنگ نیز به مرتبه ی الوهیت می رسد.

در صفحات پسین این شعر، سخن از «زندگی قبلی» که همان «تناسخ»[۳] است. در عقاید بودا و هندو، برای انسان افزون بر زندگی مادینه و کنونی، دو زندگی دیگر قائلند که عبارتند از: زندگی قبلی(عالم زر در باور مسلمان) و زندگی بعدی. این باورها وجود تناسخ را در عقاید آن ها توجیه می کند. «تناسخ استقرار هستی انسان پیش از مرگ است و گاهی به صورت رستاخیز که استقرار مجدد هستی انسان پس از مرگ است. در اینجا عنصری جدید وارد می شود که عبارت است از: تغییر ماهیت[۴] و یا تغییر شکل[۵] وجود شخص است.»(یونگ، ترجمه سلطانیه، ۱۳۸۶: ۶۳)

آیا تو در زندگی قبلی ات آن ریاضیدان مخترع نبودی/ این را من در برزخ کشف خواهم کرد(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۵)

**۲- آفتاب (نور)**

نور، روشنایی و آفتاب از عناصری هستند که صفارزاده برترین مفاهیم انتظار و هدایت شدگی را در آن متجلّی ساخته است و با بهره گیری از عقاید باستانی هندی، ایرانی و فلسفه ی اشراق، به واژگان نور، آفتاب و حتی ستاره (نمودی از روشنی و الهه ی میترا) جهتی نو و نمودی اسطوره ای داده است. شاعر افزون بر بیان ویژگی های الهه وار آفتاب و روشنایی او، تلاش کرده تا ارزش های کهن این الهه را با جلوه ای اسلامی و اشراق گونه (عرفانی و فلسفی) همسو سازد. نمودهایی از نور و روشنی را در

۱. rebirth
۲. Vishnu
۳. resurrection
٤. transmutation
٥. transformation

Archive of SID

www.SID.ir

سروده ی «سفر عاشقانه» می بینیم:

پرواز آفتاب لب بام است/ مقصد به گم شدن و تاریکی دارد/... / وقتی که از نمای فاخر شعرت/ به خویش می بالی/ آیا ارج تشبیه را در می یابی/ آیا دست تو هم/ همچون دست الفاظ/ به سوی بلندی/ به سوی نور/ به سوی نیروانا هست(صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۹- ۷۰)

در این بند توجه به اعتلای وجودی از طریق نور، روشنایی و ملکوت شده است. «نیروانا» از مفاهیم و اصطلاحات آیین بودا است که در تعریف آن آمده «نیروانا مقصد رهایی از جهان و تولد مجدد و یک بهشت بودا است.»(ولوفگانگ شومان[۱]، ترجمه پاشائی، ۱۳۷۵: ۱۵۴) نیروی رهایی از رنج و رسیدن به بی مرگی است و در سایه ی این بی مرگی است که روشنایی و شهود میسّر می گردد. به دلیل علاقه و توجه بیش از حدِ شاعر به نمادهای هندی و جهان آرمانی در آیین هندی، عناصر نورانی و اشراق را در کنار نیروانا (ملکوت) قرار می دهد. در واقع رستگاری مورد توجه فلسفه ی هند و به ویژه یوگا (کشف حجاب) که نابود کننده ی غفلت است، در نتیجه به اشراق می انجامد و پس از دستیابی به اشراق و روشنی ذاتی و الوهی و از میان رفتن پرده های تاریکی، [فرد] به معرفت خود و پروردگار می رسد. (شایگان، ۱۳۸۸: ۶۲)

در بندهای پسین بازهم به آفتاب توجه شده است که با مهر و دوستی، زندگی دوباره می بخشد. صفارزاده چنان از آن آفتاب، نورانی می شود که پس از پر شدن از الوهیت این عنصر، با عطسه ای(نمادی از مرگ مختصر) که می زند، وجود خاکی و پلید را از خود دور می سازد و تلاش می کند به بینش و شهودی، جدای از بینایی ظاهر برسد.

از آفتاب آنگونه روشنم/ که هر گاه عطسه یی بزنم/ هزار تپه ی خاکی را/ از چشم های باز/ ولی نابینا/ بیرون خواهم راند(صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۷)

در شعر «دست درخت و برگ»، رویش گیاهان و درختان به سوی نور است؛ نور منبعی الهی است که موجودات ماورائی و ارواح را به سوی خود می کشد، این موجودات نیز همانند این امور بی وزن و ماورائی اند و از زمینِ مادر به سوی آسمانِ پدر در حال رویش اند. پیوند این دو را واسطه گری نور خورشید(آفتاب)، سبب می شود:

با دست برگ/ دست باید داد/ این دست های شاکر و شیدا/ پیوسته رو به خالق/ پیوسته رو به بالایی/ پیوسته رو به نور (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۹۱)

در بند بعدی، نور مایه ی جان بخشی تصوّر می شود. در اسطوره ها نیز «به وجود نیروی درونی و ناپایدار به نام مایا[۲] درون نور یا الهه های روشنایی، همانند میترا و وارونا باور داشتند. با وجود این نیرو، الهه ها حرکت می کنند و وارونا زمین را می پیماید.»(بهار،۱۳۷۵: ۴۶۵) براساس این باور اسطوره ای، نور در این سروده نیز مایه ی جان بخشی و حرکت گیاهان و درختان می گردد:

رگ هایشان شمرده و شفاف/ خطوط طالعشان/ پشت و رو یکی/ همه پیداست/ از نور مایه ی جان

۱. Wolfgang schuman

۲. māyā

Archive of SID

www.SID.ir

می گیرند/در نور مایه ی جان می بخشند(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۹۱-۹۲)

در شعر «روشنگران راه»، انسان ها با پیوند به «دریای معرفت» به روشنایی برای از بین بردن گمراهی دست می یابند. در این بند، دریا نمادی از تجلّی نور و روشنایی خورشید می گردد تا وجود زنانه و هدایت گر خود را با اتصال به منبع نور مادینه (آفتاب) نمایان سازد. ناگفته نماند که شاعر در این سروده، به فلسفه ی اشراق نیز نظر داشته است.

هنگام اتصال به دریای معرفت/جان بندری ست/جای ورود نور، جای صدور نور/این بلع نور/این جذب نور/باید عصاره شود/نیرو شود/حرکت شود/به راه بپیوندد (صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۸۰ - ۱۸۱)

«انوار» در شعر «سیب های سرزده از خاک»، گونه ای دیگر از اسطوره های نور و روشنایی را بازنمود می کنند. نورها مجذوب قدرت تقدیراند. انسان نیز در باورهای اسطوره ای پس از مرگ به سوی نور بازگشت داده می شود. هنگام مرگ انسان، وقتی پیکر و روان انسان به انسان کبیر[۱] کیهانی می پیوندد، چشمش به خورشید باز می گردد.(الیاده، ترجمه ستاری، ۱۳۷۲: ۱۴۹)

این نورها/مجذوب قدرت تقدیرند/آن ها مسخّرند/به امر خالق یکتا/و جاذبه ی پر توان زمین حتّی/ قادر نیست/گامی بردارد/به سوی سرنگونی انوار(صفارزاده، ۱۳۸۴: ۶۸- ۶۹)

**۳- ماه**

ماه از دیگر مظاهر زنانه ی طبیعت در شعر صفارزاده است؛ هر چند این نماد زنانه به اندازه ی دیگر عناصر زنانه ی طبیعت چون زمین و آفتاب نمود نیافته است. استر هاردینگ[۲] (شاگرد یونگ) بر این باور است که ماه، «در بسیاری از فرهنگ های کهن، رمز زن است و چون رمز مانند هر رمزی دوپهلو است؛ زن ایزدماه نیز، هم الهه ی عشق و باروری است و هم رب النوع مرگ و کین توزی، هم سازنده است و هم ویرانگر، هم هستی بخش و هم هستی ستان.»(ستاری، ۱۳۹۰: ۱۷۸) این ویژگی دوگانه نیز در ایزد زمین و ایزد ماه قابل مشاهده است و در آن ها مرگ و زندگی و عشق و نفرت کنار هم ذکر می شوند. ماه خاصیت دربرگیرندگی و پرورش زمین را نیز به شایسته ترین صورت انجام می دهد. بشر نخستین بر این باور بود که حتی در مرگ انسان ها، روحشان به سوی ماه و زمین بازمی گردد و تجدید حیات پیدامی کند.

در شعر «بالایی کلام» ماه در آغاز، کره ای خاکی تصور می شود؛ امّا بعدها دچار دگرگونی و مظهر حیات دهی و زندگی بخشی و شناسایی می گردد:

و گفته اند/ زمین در گردش است گرد ساحت خورشید/ هم گفته اند/ ماه کره ای خاکی است(صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۱۰۵)

در اینجا نمود زنانه ی ماه، به منزله ی موجودی بی جان و خاکی تنزّل مقام پیدا می کند؛ امّا در بند پسین، ماه و خورشید به دو مظهر والا تغییر چهره می دهند و موجودات زنده و زندگی بخش تلقی می شوند:

---

۱. macranthrope
۲. Ster hardling

Archive of SID

www.SID.ir

نورآوران/در گردشند و مسخّر/و این دو مظهر والایی/حیات دیده وری/علم سال و ماه شناسی/و شکر نعمت داری را/به امرِ الرّحمان به زندگان زمین/هدیه می کنند (صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۱۰۷-۱۰۸)

ماه در سروده ی «جمعه دیدار» وجودی انسانی پیدا می کند. ماه از کتف خویش برای زمین «سجاده یی» پهن می کند. با گستردن سجاده برای زمین، ماه همذات و هم گوهر زمین می گردد و باروری را به همراه خود می آورد. ماه زن ایزدی است که نه تنها انسان ها، بلکه زمین را با نور و روشنایی خود بارور می کند و می گستراند. این دو عنصر در کنار هم، به تکامل وجودی و الهه وار دست می یابند.

از پایگاه آسمانی سرداب/او چیره می شود/به همهمه ی ماه/و ماه که می آید/بر کتف خویش/سجاده یی برای زمین دارد/مهتاب/قبله را/به خیل خواب رفته نشان می دهد/زمین کلید گنج خانه ی خود را/به پیشگاه روان می کند(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۳۸-۱۳۹)

صفارزاده گاهی ماه را نمودی از انسان کامل قرار داده است که سبب جلوه گری سایه (نمود تاریکی و پلیدی) می شود. در این بخش نقش مهتاب به مادر فرزانه ای بدل می گردد که کمک می کند تا موجودات بی ارزش از وجود پست و کم مایه ی خود دور شوند:

آن سوی قلعه سایه ها در مهتاب قد می کشند/اما دستشان فقط به سقف مهتابی می رسد/و با حباب های سوخته بازی می کنند(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۸)

**۳،۲- تقدس زنان(مادر مثالی)**

کهن الگوها یا آرکی تایپ ها[۱] تصاویر ذهنی ناخودآگاه جمعی را تشکیل می دهند. اسطوره ها نیز نمودی از کهن الگوها هستند که به مدد آن ها وجود می یابند؛ بنابراین مفاهیم کهن و کهن الگوها به گونه ای ناهشیار در ذهن، یافت و در رؤیاهای ما جلوه گر می شود. مادرمثالی یکی شاخص ترین کهن الگوها است. مادر یا زن در دوران کهن (اساطیر باستانی) نمودی از باروری و زندگی بخشی به شمار می آمد که با مادر زمین یکی فرض می شد. «مادر مثالی مانند هر «صورت مثالی» دیگر در صور مختلف، تقریباً نامتناهی جلوه می کند. صفات منسوب به مادر مثالی عبارتند از: شوق و شفقت مادرانه، قدرت جادویی زنانه، فرزانگی و رفعت روحانی که برتر از دلیل و برهان است، هر آنچه مهربان است، هر آنچه می پروراند و مراقبت می کند و هر آنچه رشد و باروری را دربر می گیرد.»(یونگ، ترجمه فرامرزی، ۱۳۶۸: ۲۷) امّا مادر مثالی افزون بر این چهره ی نیک، چهره ای منفی و ویرانگر نیز دارد. فروید[۲] بر این باور بوده است که این زن، «هم زندگی بخش است و هم زندگی ستان، ازاین رو «تصویر تقدیر» آدمی است که همانا مرگ در پایان زندگی است.»(ستاری، ۱۳۸۰: ۲۰۸) همین چهره ی دوگانه ی زن و مادر، سبب شده که مردان در طول تاریخ، از آن ها بر حذر باشند (فریب شان را نخورند!) و در سایه ی عشق به آن ها، خود را فانی نسازند؛ امّا می بینیم که بسیاری از مردان و قهرمانان بزرگ در راه عشق به زن یا مادر نابود شده اند.

**۱- مادر نیک**

۱. archetypes
۲. Freud

Archive of SID

www.SID.ir

وجود مادر نیک در شعرها، داستان ها، قصه ها و اساطیر به فراوانی یافت می شود. در این اساطیر، مادر نیک با مادرِ زمین پیوند می خورد که باروری و حاصلخیزی وجه مشترک آن هاست.«مادر نیک تداعی گر اصل حیات، تولد، گرما، پرورش، حمایت، باروری، رشد و فراوانی است.»(گرین، لیبر و دیگران[۱]، ترجمه طاهری، ۱۳۷۶: ۱۶۴) مادر نیک این نقش ها را به عهده دارد تا فرزندان خود را به زندگانی شایسته و والا سوق دهد.

**الف- مادر (در مفهوم عام)**

صفارزاده در شعر «سفر عاشقانه»، به ستایش مادر مهربانی پرداخته است که به فرزندش عشق می ورزد. بی گمان مادر شدن در نظر او، ارزشی جادویی دارد. این مادر «گرمابخش اصل زندگی است. نماد ایثار، فداکاری و سرچشمه ی حیات و پرورش است.»(سیف، سلمانی نژاد مهرآبادی و موسی وند، ۱۳۹۱: ۱۲۲)

به روح ناظر او شب بخیر باید گفت/به او/زنی که پیرهنش رنگ های خرم داشت/من از سپید و صورتی و آبی/آمیختن را دوست می دارم/رنگ بی رنگی/رنگ کامل مرگ (صفارزاده، ۱۳۵۶: ۶۶)

پس از این، مادر نماد تمام زنان و علت غایی جهان و زندگی معرفی می شود:

آوازی هست/ چوپانی هست/ ماندانه مادر چوپان بود/ و مادر علتها/ شب شهادت گل های پارس/ ای عاشقان خط و شعر و زبان پارسی/ ماندانه شاهد بود که مرد بزم و بطالت بودید/ مرد جشن و جشنواره بودید(صفارزاده، ۱۳۵۶: ۸۲)

مادر اصل و ریشه ی همه چیز معرفی شده است. اوست که به انسان وجود می بخشد و پرورش می دهد. مادر نیک، «مادر علتها»ی جهان است.

شاعر در سروده ی «سفر اول»، پسر پنج ساله ی خود را هزار و پنج ساله می بیند، به این دلیل که او مادری است که به فرزندش درس آزادی می دهد. شاعر نمودی از مادر نیک است که فرزند خود را با آزاداندیشی می پرورد تا نادرستی ها را از جامعه براند. مهر مادری او، آشکارترین تصویر از مادر نیک است. پسر در سایه ی پرورش و آزاداندیشی او، به نفی گناه حضرت آدم و حوا می پردازد و قصد دارد، جهان را از وجود گناه پاک کند:

در کوچه های تنگ بنارس اگر سیزده ساله ای دیدی/ که دنبال ارابّه ی مهاراجه و بانو می دود و قلوه سنگ پرتاب می کند/او پسر من است/در پنج سالگی هزارو پنج ساله بود(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۵)

**ب- حضرت فاطمه(س)**

صورت مثالی یا آرمانی حضرت فاطمه(س) در شعر «بانوی ما» تجلی یافته است. صفارزاده در این سروده، افزون بر بیان شخصیت والا و مقدس حضرت فاطمه(س)، برای وی بُعدی ماورائی قائل شده است. همچنین این حضرت را مادر جهانیان و مظهر جاویدان زن نمونه قرار داده است. وی نسل امامانی را که از این مادر روزگار به جا مانده، ریشه دارترین و پربارترین نسل روی زمین دانسته است.

حضرت فاطمه(س) با این جلوه ی اساطیری، مادر روزگاری است که فقط روشنایی و پاکی را تجربه می کند. در هنگام نشستن بانو بر تپه ی بلند، خورشید روشنایی بخش طلوع می کند و این روشنی، وجود

۱. Green, liber& others

Archive of SID

www.SID.ir

اسطوره ای این شخصیت را نمایان تر می سازد:

بانو نشسته بود/ بر تپه یی بلند/ خورشید/ از بطون دشت برون می زد/ یکی شدن آفتاب و خاک/ رنگ غریبی داشت(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۴)

این بند، اشاره به اتحاد نور و خاک در برابر حضرت فاطمه(س) و یکی شدن او با منبع نور(آفتاب) است. این بانو –مادر زمین و زمینیان– نمودی از مادر نیک اساطیری است که همه را در زیر سایه ی خود می پروراند.

در بند پسین، حضرت فاطمه(س) ریشه، میوه، برگ و بار و پر ثمرترین درخت ماندنی روزگار معرفی می شود همچنین او نخستین بانویی است که نسل امامان را از خود به جا گذاشت. درخت در این جا نمودی از این حضرت است که در سراسر جهان ریشه دوانده و جلوه ای جهانی یافته است. «تصویر مثالی درخت، به مثابه ی آینه ی تمام نمای انسان و ژرف ترین خواسته های اوست. ریشه های قوی بنیاد این درخت که در اعماق زمین فرورفته اند، باقی و پایدارند و گواه بر پویایی رمزی که همواره سرزنده و جاندار است.»(دوبوکور، ترجمه ستاری، ۱۳۸۷: ۸)

او/ میوه/ ریشه/ او/ برگ و بار/ او/ پر ثمرترین درخت ماندنی روزگار(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۵)

آن بارورترین درخت عالم و آدم/ در جان ما/ هزار ریشه دوانیده/ بانوی عارفان/ فاطمه زهرا(صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۸)

همچنین این حضرت دارای «مادرانه ترین دامن»( صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۰۶) است. دامن این مادر، برابر است با دامن تمام مادران جهان از آن جهت که وی کهن الگوی مادر روزگار است.

بانو به صدر مصطبه ی عشق آمده/ در بین ماست/ ... سرم به دامن بانو برمی گردد/ اعضای جان ما/دوباره پراکنده ست/ دوباره پریشان است(صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۱)

شاعر برای بانو قبری تصوّر نکرده و قبر او را «قلب ما» پنداشته است. قبر بانو را «قبر هفتگانه» پنداشته که بازهم درون قلب ماست. عدد «هفت» رمزی از قداست و پاکی در میان بیش تر اقوام است. عدد هفت، چهل، سی وسه، هفتاد و ... از اعداد مقدس اند که دلالت های مختلفی دارند؛ امّا «قبر هفتگانه» نشانی از جامعیت و کمال این قبر دارد که با وجود ناپیداییش، کلیّت جهان را در خود خلاصه می کند.

بانوی ما/ آن قبر هفتگانه/ آن گور رو نهفته/ از دیدار اشقیا/ در قلب ماست(صفارزاده (الف)، ۱۳۶۶: ۱۱۲)

**پ- حضرت زینب(س)**

حضرت زینب(س) از شجاع ترین و بی باک ترین زنان تاریخ اسلام است که پس از واقعه ی کربلا، با شجاعت تمام در برابر ستم دستگاه حاکمه ایستادگی کرد و به اعتراض علیه نابرابری ها پرداخت. صفارزاده شجاعت این بانو را در شعر «سالار صبر» به نمایش کشیده است. در آغاز او را «محافظ و پرستار» معرفی کرده است که این دو ویژگی، از وجود مادر نیک و مهربانش سرچشمه می گیرد:

سالار صبر/ بی عون/ بی محمّد/ بی شکوه از شهادت فرزندان/ مغموم واقعه ی نزدیک/ در سرآوری خیمه ها/محافظ و پرستار(صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۵۱)

این بانو پس از پرورش فرزندان خود و برادرانش، به حمایت از آن ها و تکمیل نقش مادرانه ی خویش

www.SID.ir

مشغول می شود:

بانوی ما/اگرچه از جدّ و از پدر و مادر/وقایع تقدیر را دانسته است/بنا به امر خالق منّان/در اوج فاجعه ی عاشورا/ و بعد از شهادت سقّای کربلا/ و در جوار پیشوای شهیدان/ آینده را/ جمال اعظم تقدیر را/ زیارت فرمود(صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۳)

همچنین به تصویرسازی صبر حضرت زینب(س) نیز توجه شده است:

و صبر زینب/ که راز را می داند/ صبر امانت داران است(صفارزاده(پ)، ۱۳۸۶: ۶۵)

**۲- کهن الگوی مادر وحشتناک**

مادر وحشتناک همواره یادآور سختی ها، خشونت ها و بدخلقی های یک مادر یا همسر است که با خلق و رفتار نابهنجار خود، دیگران را رنجیده خاطر می سازد؛ امّا این صورت ازلی مادر وحشتناک، فراتر از یک مادر زمینی است و وجودی مرگ آفرین و هراس آور دارد که در اساطیر به صورت جادوگر و ساحره ای بدکیش و پلید ظاهر می شود.

سودابه در شعر «از نام های دیگر سودابه»، نماد زن وسوسه گر و مکار است. در این سروده، دید زنانه ی شاعر در مورد سودابه تغییر می کند و حتی موجودات و اشیاء دیگر نیز نام سودابه به خود می گیرند. سودابه نمودی از کهن الگوی مادر دهشتناک و خوف آوری را بازتاب می دهد که با حیله گری جلوه های نیکی را از بین می برد؛ امّا او نیز کشته ی وسوسه هایش می گردد:

سودابه میز/سودابه باغ/سودابه سکه/سودابه دام و دانه است/رستم تو می رسد/آسیمه سر/با خنجری که آخته از انتقام خون/سودابه مرده است/سودابه را سیاوش کشته/هم او که وسوسه را کشته ست(صفارزاده(ب)، ۱۳۶۶: ۴۲)

مقصود شاعر از شعر «نامادری»، همان دنیا است که همه را به کام خود فرومی برد و نابود می کند. دنیا، مادر دهشتناک اساطیری است که همه را در دشمنی ها و خباثت ها، غرق می کند:

چه زخم زبانی دارد/ این نامادر/ این دنیا/ قلب تو/ از زبان این عجوزه/ زخم است(صفارزاده(الف)، ۱۳۶۶: ۱۴۷)

صفارزاده «مادر تاجی» را در شعر «سفراول» مادر وحشتناک پنداشته است. در این سروده، سخن از همبازی دوران کودکی خود-تاجی- به میان می آورد که در هفت سالگی مرده بود. مادر تاجی را به این دلیل که او را آزار می داد، مادری وحشتناک و بد نشان داده است، امّا پدر او را مردی مهربان و بخشنده توصیف کرده است. در نهایت تاجی مقهور شرایط نامناسب زندگی خود می شود و می میرد:

بهترین همبازی من دختر همسایه مان بود/ که در هفت سالگی مرد/اسمش تاجی بود.../مادرش دوباره او را با لگد از خواب بیدار کرده بود/ و او گفته بود پدر بگذارید پیش شما بمانم/ پدر دستمال گوشت و انگور را به او می داد(صفارزاده(ت)، ۱۳۸۶: ۱۱)

**بحث و نتیجه گیری**

Archive of SID

www.SID.ir

زن شگفت انگیزترین آفریده ی پروردگار است. وجودش تحفه ای برای حضرت آدم بوده است. زن و باورهای مربوط به او پهلو به پهلوی مفاهیم اسطوره ای رشد و نمو یافته اند. جنبه های اسطوره ای وجودش با باروری، زایندگی و نامیرایی پیوند خورده است. طاهره صفارزاده با بهره گیری از اساطیر ملل، تلاش کرده تا مفهوم حقیقی جاودانگی و پرورندگی زن را در سروده هایش منعکس سازد و زن را از شاخص ترین اسطوره های جاودانگی قلمداد کند. بررسی اشعارش نشان می دهد که زنانگی و لحن زنانه ی او در شعرهای آغازینش (دهه ی ۵۰) نمایان تر بوده است؛ بنابراین عشق، احساس و زبان زنانه ی خود را در توصیف زیبایی های عشق زنان و مادران به اوج رسانده است. بینش زنانه ی او در بیش تر سروده ها، جنبه ای الهی و ماورائی یافته که این مزیت، آن ها را به اسطوره وارگی نزدیک تر ساخته است. وی زن را در زایندگی و جاودانگی همسان با الهه ی مادر و آناهیتا تصوّر کرده و وجود ماورائی اش را از طریق بُعد الهه وارشان، شکوفا ساخته است. اسطوره های زنانه ی طبیعت و مادر مثالی (تقدس زنان) نیز با توجه به رشد باورهای اسطوره ای، نمایان تر شده اند. زن در بیشتر سروده هایش جلوه ای از عناصر طبیعت را بازتاب داده و در عناصری چون زمین، آفتاب و ماه نمودار شده است. ویژگی های مادر مثالی نیز در جامه ی مادرِ نیک بیش از مادرِ وحشتناک نمایان شده است. صفارزاده در این باره از جلوه ی مادر مثالی نیک حضرت فاطمه (س) و حضرت زینب(س) سود برده و سایه روشنی از سیمای مادر وحشتناک را در جامه ی نامادری و زن وسوسه گر و مکار نشان داده است.

Archive of SID

www.SID.ir

## منابع


اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). اسطوره، بیان نمادین، چاپ دوم، تهران، سروش.

الیاده، میرچا. (۱۳۷۲). رساله در تاریخ ادیان، ترجمه ی جلال ستاری، چاپ اوّل، تهران، سروش.

بهار، مهرداد. (۱۳۷۵). پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست و پاره دویم، چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.

دوبوکور، مونیک. (۱۳۸۷). رمزهای زنده جان، ترجمه ی جلال ستاری، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.

-رانک، اتو. (۱۳۶۶). «آسیب زایش»، رمز و مثل در روانکاوی، گردآوری و ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران، انتشارات توس.

ستاری، جلال. (۱۳۸۰). «زن، تصویر تقدیر آدمی است»، هویت ملی و هویت فرهنگی، نوشته و گردآوری جلال ستاری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.

ستاری، جلال. (۱۳۹۰). سیمای زن در فرهنگ ایران، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز.

ستاری، جلال. (۱۳۸۰). «ماه پنهان»، هویت ملی و هویت فرهنگی، نوشته و گردآوری جلال ستاری، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.

سیف، سلمانی نژاد مهرآبادی و موسی وند. (بهار ۱۳۹۱). «بررسی تحلیل چیستی و چگونگی ظهور کهن الگوی آنیما و آنیموس در شعر طاهره صفارزاده»، زن در فرهنگ وهنر، دوره ۴، ش ۱.

شایگان، داریوش. (۱۳۸۸). بت های ذهنی و خاطرهٔ ازلی، چاپ هفتم، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر.

صفارزاده، طاهره(الف). (۱۳۸۶). از جلوه های جهانی(گزیده اشعار سال های ۸۵-۸۲)، چاپ اول، تهران، هنر بیداری.

صفارزاده، طاهره (ب). (۱۳۸۶). بیعت با بیداری(گزیده اشعار سال های ۵۸-۵۶)، چاپ چهارم، تهران، هنربیداری.

صفارزاده، طاهره (پ). (۱۳۸۶). در پیشواز صلح(گزیده اشعار سال های ۷۴-۶۸)، چاپ دوم، تهران، هنربیداری.

صفارزاده، طاهره (الف). (۱۳۶۶). دیدار صبح(گزیده اشعار ۶۵-۵۹)، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید.

صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۴). روشنگران راه(گزیده شعرهای ۸۲-۷۸ )، چاپ اول، تهران، برگ زیتون با همکاری مؤسسه فرهنگی هنری سیمرغ.

صفارزاده، طاهره. (۱۳۵۶). سفرپنجم، چاپ دوم، تهران، انتشارات حکمت.

صفارزاده، طاهره (ت). (۱۳۸۶). طنین در دلتا(اشعار سال های ۵۰-۴۹)، چاپ پنجم، تهران، هنر بیداری.

صفارزاده، طاهره (ب). (۱۳۶۶). مردان منحنی(گزیده اشعار ۴۹۵۷)، چاپ اول، شیراز، انتشارات نوید.

فتح علی زاده، شقایق. (دی و بهمن ۱۳۸۶). «اسفندگان، جشن بزرگداشت زن و زمین»، فردوسی،


Archive of SID

www.SID.ir

دوره ی جدید، ش ۶۱-۶۰.
فدایی تهرانی، آزاده. (خرداد ۱۳۸۴). «انسان در نمادها و اسطوره ها»، آناهید، ش ۶.
فره وشی، بهرام. (۱۳۷۹). ایرانویج، چاپ پنجم، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
کمبل، جوزف. (۱۳۸۸). قدرت اسطوره، ترجمه عباس مخبر، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
گرین، ویلفرد، ارل لیبر و دیگران. (۱۳۷۶). مبانی نقد ادبی، ترجمه ی فرزانه طاهری، چاپ اوّل، تهران، انتشارات نیلوفر.
مورنو، آنتونیو. (۱۳۸۸). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه ی داریوش مهرجویی، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز.
نلی، رنه. (۱۳۷۹). «اسطوره ی قلب در عشق شیفتگی»، جهان اسطوره شناسی(مجموعه مقالات)، زیر نظر و ترجمه ی جلال ستاری، ج ۳، چاپ اوّل، تهران، نشر مرکز.
نیکوبخت، ناصر، سعید بزرگ بیگدلی و دیگران. (تابستان ۱۳۸۸). «بررسی کهن الگوی آب و درخت در شعر طاهره صفارزاده»، فصلنامه ی پژوهش های ادبی، س۶، ش۲۴.
ورمارزن، مارتین. (۱۳۸۰). آیین میترا، ترجمه بزرگ نادرزاده، چاپ سوم، تهران، نشر چشمه.
ولفگانگ شومان، هانس. (۱۳۷۵). آیین بودا، ترجمه ع. پاشائی، چاپ دوم، تهران، انتشارات فیروزه.
یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سروش.
یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۶). انسان و سمبولهایش، ترجمه ی محمود سلطانیه، چاپ ششم، تهران، جامی.
یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۶۸). چهار صورت مثالی، ترجمه ی پروین فرامرزی، چاپ اوّل، مشهد، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

Archive of SID

www.SID.ir